

فیض تقدیس کننده

رابرت گلیسون

سطح متوسط

فیض تقدیس کننده

رابرت گلیسون

این کتاب ترجمه ای است از :

THE MEANING OF
SANCTIFYING GRACE

BY: ROBERT W. GLEASON, S.J.
1963 PAULIST PRESS

فهرست

۵	مقدمه	۲۷	عمل آزادانه خدا
۶	وفارادی در عهد قدیم	۲۸	ماهیت فیض
۷	وفارادی خدا هرگز ساقط نمی شود	۳۰	اصل جاورانی حیات
۹	خدا يك شخص زنده است	۳۱	عطیه روح القدس
۱۰	کلمه ای تازه : فیض	۳۲	پیوند صمیمانه دوستی
۱۱	معنی دو گانه فیض	۳۳	سوالاتی برای بحث گروهی
۱۳	نقشه فیض بخش خدا		
۱۴	مکاشفه ای جدید		
۱۵	سرچشمه يك زندگی نوین		
۱۷	يك واقعیت طبیعی		
۱۸	مراتب وجود		
۱۹	واقعیت های مافوق ذهنی		
۲۱	اتحاد انسان با خدا		
۲۲	انسان پسر خوانده خدا شده است		
۲۳	اتحادی درونی		
۲۴	عدالت جنبه های زیادی دارد		
۲۵	ساکن شدن روح القدس		
۲۶	وظایف و مسئولیت های جدید		

وفاداری در عهد قدیم

اگر به شرح مکاشفه خدا به قوم برگزیده اش در عهد قدیم نگاهی بیاندازیم، درمی یابیم که «فیض» به اندازه ای که در ادبیات مسیحی ذکر شده، در عهد قدیم ذکر نشده است. در واقع این کلمه را در اناجیل نیز زیاد نمی بینیم. عیسی هرگز این کلمه را بر زبان نیاورد اما پولس قدیس مکرراً آن را ذکر می کند. پولس این کلمه را بسیار دوست می داشت و آن را در زبان مسیحی کلمه ای معمول و ابداعی ساخت. با این وجود علیرغم کاربرد اندک این کلمه در عهد قدیم، می توانیم چیزهای زیادی درباره ماهیت آن بیاموزیم. نزدیکترین کلمه در عهد قدیم از لحاظ معنی، به کاربرد «فیض» در عهد جدید، کلمه «وفاداری» است، یعنی مهربانی و محبت جاودانی خدا نسبت به بنی اسرائیل که او را توسط پیمان عهد با خودش پیوند داد. پیمانی که انتخاب آزادانه و فیض بخش آنها را بعنوان قوم خدا به دنبال داشت.

وفاداری تزلزل ناپذیر خدا حتی در مقابل حملات اسرائیل گناهکار به رابطه عهد، پایدار باقی ماند. در واقع مهمترین و برجسته ترین ایده درباره اسرائیل این است که پایداری فوق العاده خدا در محبت خویش نسبت به اسرائیل، قوم برگزیده اش، تغییری نکرد در حالیکه قوم مرتباً بی وفایی می کرد.

حتی اگر اسرائیل در وظیفه و تعهد خویش در این رابطه محبت قصور

فیض تقدیس کننده

مقدمه

مسیحیان از همان سالهای اول با کلمه «فیض» آشنا بوده و به آن عادت کرده اند، آنها می دانند تعمیم، ایشان را در «موقعیت فیض» قرار می دهد و اگر از آن تنزل کرده باشند با اعتراف به آن برمی گردند. اگرچه این کلمه برای ایمانداران آشناست اما خود واقعیت اغلب اسرارآمیز، غیر قابل توضیح و مبهم باقی می ماند. اگر چه اطمینان داریم که فیض عطیه خداست و مسیحیان از تاثیر آن تقدس می یابند، رضامندی خدا را جلب می کنند و فرزند خدا و وارث آسمان می شوند ولی طبیعت درونی و ساختار حقیقی آن چیست؟ چنین تأثیراتی چگونه از یک آفریده صرف ناشی می شود حتی اگر این عطیه بزرگ باشد؟

می دانیم روح القدس در جانهایی که فیض یافته اند، زندگی می کند اما حضور وی در این جانها به چه چیزی می ماند؟ این حضور سبب چه چیزی می شود؟ از آنجا که روح القدس همه جا حضور دارد، حضور وی در جانهایی که فیض یافته اند با حضور وی در جاهای دیگر چگونه فرق می کند؟ اینها تعداد اندکی از سوآلهای بی شماری هستند که یک مسیحی آگاه و باشعور می تواند درباره این عطیه فوق العاده خدا که آن را فیض تقدیس کننده می نامیم از خود بپرسد.

گناهکار می تواند به مهربانی و محبت وی اعتماد کند زیرا محبت وفادار خدا گناهکار را قادر خواهد ساخت تا با عدالت و انصاف به وی جواب دهد. خدای عدالت خدای عادل کننده نیز هست و گناهکار می تواند کاملاً به وی اطمینان و اعتماد داشته باشد.

وقتی از وفاداری خدا سخن می گوئیم منظورمان مهربانی و رابطه محبتی است که عمیقاً پایدار می باشد. این عبارت بر اتحادی پایدار تأکید می کند. رابطه عهد بین خدا و اسرائیل چنین بود، رابطه ای که پایداری دو طرف دلیل ادامه آن بوده و استواری و صمیمیت آنها را می رساند. در مورد وفاداری مثلاً برای نمونه می توان به رابطه بین خدا و ابراهیم در عهد قدیم اشاره کرد. ابراهیم، مرد ایمان همان است که زندگی در وفاداری به رابطه شخصی با خدا سپری می شود. این رابطه در شبکه ای از تعهد و وظیفه دیده می شود. ابراهیم به تمام فرمانهای خدا ایمان دارد، حتی قربانی کردن اسحاق، فرزند وعده را نیز می پذیرد.

اسرائیل در تمام تنگیها و اضطرابات، در رنج، تبعید و غمهایش می تواند از این آگاهی تسلی و آرامش بیابد که خدا نسبت به وی وفادار است (هوشع ۲: ۱۹-۲۴، ۱: ۱۱، ارمیاء ۲: ۲). ارزشمندترین چیزی که اسرائیل در دوران تنگی و سختی می تواند به آن بیندیشد همین وفاداری تغییر ناپذیر خدا، یعنی پیوند عهد است.

می کرد خدا برای هدف محبت آمیز خود او را محکم تر در بر می گرفت. خدا بواسطه مهربانی و محبت خویش، خود را مصمم و مهیا کرده است تا اسرائیل را داوری کرده و او را نجات دهد و از طریق رحمت خود او را تعلیم دهد. بدلیل اینکه این وظیفه از وعده تغییر ناپذیر خدا سرچشمه می گیرد، بخشش وی ابدی و قطعی است و هرگز با امور شرعی و قانونی محدودیت نمی پذیرد.

وفاداری خدا هرگز ساقط نمی شود

وفاداری خدا هرگز از بین نمی رود. اسرائیل نامزد وی است که توسط شریعت و بخششها و عطایای خدا با وی متحد شده است. استواری محبت خدا بر اساس مطمئن ترین پیوندها یعنی وعده های ابدی وی قرار دارد. اسرائیل نافرمان و متمرد است و خواهد بود - بی وفایی اش نسبت به اراده خدا زبانزد خاص و عام است - اما بعلت اینکه محبت خدا تزلزل ناپذیر است، پیوندی جدید، یک نامزدی جدید بطور ابدی با او بسته خواهد شد. ارتباط نزدیک بین عدالت، نیکویی و وفاداری یا محبت عهد در کتاب اشعیای نبی نشان می دهد که این اصطلاحات چگونه تا به این حد دقیق می توانند این واقعیت را که عهد جدید بعنوان فیض می شناسد، بیان کنند. به دلیل محبت وفادار خدا انسان عادل و صالح خواهد شد و عدالت و تقدس را دریافت می کند. عدالت نجات بخش خدا، گناهکاران را مقدس و خوشایند خدا می گرداند و شخص

ضعیف نمی‌شود و برنمی‌گردد. در واقع کل تاریخ اسرائیل نمایشی فوق‌العاده از این محبت جاودانی خداست.

خدا با مکاشفه خود به اسرائیل بعنوان خدای نجات دهنده، خدای وفاداری زوال ناپذیر و خدای محبت شگفت‌آور، دنیای جدیدی را با ابراهیم آغاز کرد تا ما را برای کار نجات بخش خود از قدیم آماده سازد، کاری که در مسیح، نجات دهنده ما به تحقق می‌رسید. فیض در ساختاری کاملاً مذهبی به فعالیت در قلب قوم برگزیده خدا ادامه می‌داد تا نظامی را بسازد که عاقبت کلیسا، خانه فیض در آنجا متولد می‌شد. اگر قوم اسرائیل وفادار است، وفاداری خدا بیشتر می‌باشد. او خدایی است که بی‌وقفه اسرائیل را می‌خواند تا به او وفادار باشد و او را بعنوان آن قدوس زنده و همچون یاری دهنده خویش بپذیرند. فیض مسیح قوم برگزیده را نجات می‌دهد زیرا به آن نجات دهنده‌ای که در آینده می‌آمد ایمان دارند. اسرائیل نشانهای الهی کلیسا می‌باشد، کلیسایی که بدن سرّی مسیح موعود است.

کلمه‌ای تازه: فیض

مسیحیان در هنگام صحبت از مهربانی خدا بجای کلمات وفاداری، محبت یا ثبات از کلمه‌ای تازه استفاده می‌کنند. ما از فیض خدا سخن می‌گوییم.

مسیحیان برای بیان تازگی تجاربشان یعنی تجربه حیرت‌انگیز

خدا يك شخص زنده است

از دیدگاه بنی اسرائیل، خدا نه تنها یک قدرت فعال بلکه یک شخص زنده، تغییرناپذیر و جاودانی بود که اسرائیل را محبت می‌کرد و قصد داشت تا او را نجات دهد. هنگامی که به وفاداری خدا می‌اندیشیم با تفکر قدرت سر و کار داریم اما این گفته نباید جدا از ایده مهربانی، محبت و رحمت وی در نظر گرفته شود.

برای نشان دادن وفاداری خدا در عهد قدیم، تصاویر زیادی از جامعه بشری گرفته شده است. بعضی وقتها تصویر وفاداری و محبت پدر نسبت به پسرش: «هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر فراخواندم» (هوشع ۱:۱۱). بعضی وقتها محبت یک مادر (اشعیاء ۴۹:۱۵). گاهی یک شبان: «من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید. گمشدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد» (حزقیال ۳۴:۱۵-۱۶). تصویری که بیش از همه تکرار می‌شود تصویر اتحادی است که در ازدواج بوجود می‌آید یعنی محبت خدا نسبت به اسرائیل همانند محبت شوهری خوب نسبت به نامزدش می‌باشد، مانند وفاداری و محبت دائمی هوشع نسبت به زن بی‌وفایش: «ترا تا به ابد نامزد خودم خواهم ساخت» (ر.ک هوشع ۲:۱۹-۲۱).

وفاداری الهی بالاتر از همه اینها، محبتی دائمی است که هرگز

باعث این فیض می شود.

بر عکس در مکاشفه کتاب مقدسی حالت عینی فیض اولویت ندارد بلکه حالت ذهنی آن، یعنی محبت شخصی خدا اهمیت دارد که بخشش این عطیه به انسان را سبب می شود. در این حالت برای جدا کردن ایده بخشش از بخشنده باید به ایده ای از فیض برسیم که ماورای جسم و عینیت می باشد چنانکه گویی فیض یک وجود و ماهیت ریاضی است، زیرا تأثیر آن همیشه تقویت مصاحبت خدا و انسان بعنوان دو شخص می باشد و محبت خدا کفایت کننده است. اگر محبت انسانی حتی در دگرگون کردن محبوبش ناتوان باشد، محبت الهی محبوب را کاملاً تغییر داده و دگرگون می سازد. وقتی خدا با محبت به انسان می نگرد ساختار وجود وی را دگرگون می کند و از طریق عطیه عینی فیض حالتی در انسان بوجود می آورد که او را قادر می سازد تا شبیه همان بخشش، رحمت و محبت خدا رفتار نماید.

فیض همیشه بر دو نوع آزادی دلالت می کند: اول آزادی عالی و مطلق خدایی که وجودی ماوراءالطبیعی بوده و انسان را محبت می نماید و در پی نجات وی می باشد. دوم آزادی انسانی که خدا از وی می خواهد تا به نقشه های نجات بخش او برای انسان جواب مثبت دهد.

ریشه عبری کلمه ای که معمولاً در یونانی **charis** (فیض) ترجمه می شود در عهد قدیم «هن» می باشد. این کلمه وقتی در حالت و مفهوم فیزیکی بکار می رود دارای معانی زیر است: «بر کسی تکیه دادن»، «خم شدن و کسی را نگاه کردن». پِژواک این ایده را در احاطه روح بر

نیکویی خدا به کلمه ای تازه نیاز داشتند. کسی که با سنتها و روایات یهودی آشنایی دارد احتمالاً کلمات دیگری مانند عدالت یا وفاداری یا حقیقت را انتخاب می کرد. چنین کلماتی در میان انبیاء کاملاً رایج بود. اما اصطلاح «فیض» توسط پولس قدیس انتخاب شد تا تازگی تجارب مسیحی و نجات کاملی را که از نیکویی خدا نسبت به ما ناشی می شود تأکید و برجسته کند. این معنی در تمام تاریخ این کلمه مشهود است.

معنی دوگانه فیض

این کلمه بطور سنتی دارای یک معنی دوگانه است. کلمه فیض قبل از هر چیز در مفهوم عینی بکار می رود. مثلاً وقتی که می گوئیم فرد در روح خود فیض تقدیس کننده «دارد» منظورمان این است که فرد در روح خود، اساس زندگی الهی را دارا می باشد، کیفیتی که یک تصور یا یک ذهنیت نیست بلکه واقعیتی است که بطور عینی خارج از ذهن وی وجود دارد. کلمه فیض در حالت ذهنی، تفکر در مورد کار خداست که باعث می شود این عطیه را به انسانها ببخشد. این عطیه عینی فیض که حیات الهی می باشد از محبت، رأفت، وفاداری، نیکویی، رحمت و مهربانی عظیم خدا سرچشمه می گیرد. لازم است بر این نکته تأکید شود زیرا در روایات و سنتهای بعدی کلیسا، در کتابها و تعالیم دینی بر مفهوم و حالت عینی فیض تأکید می شود و این کار به واسطه وسعت بخشیدن به مفهوم و حالت ذهنی آن صورت می گیرد یعنی دیدگاه محبت الهی که

خدا در قلب خویش نسبت به انسان محبت دارد و محبت او بخاطر محبوبیت انسان نیست بلکه محبت خداست که انسان را محبوب می‌سازد. خدا دل‌های کسانی را که بخواهد سخت می‌گرداند و نسبت به کسانی که اراده کند ترحم می‌نماید. در الهیات آگوستین که ادامه الهیات پولس است، ایده آزادی فیض باز هم مورد تأکید قرار می‌گیرد. بهر حال گاهی این سؤال در ذهن آگوستین مطرح می‌شود: می‌دانیم که فیض آزادانه توسط خدا داده می‌شود، آیا او می‌تواند چیز بیشتری از فیض به انسان بدهد؟

مکاشفه‌ای جدید

پولس فیض را همانند شریعت به یکی از کلمات کلیدی مبدل ساخت که برای پیام مکاشفه جدید مهم و اساسی بشمار می‌رود. به عقیده پولس هیچگونه تفاوتی بین حیات جدیدی که مسیح می‌بخشد، کاری که به انجام رسانید و حیات الهی وی وجود ندارد. صلیب، مسیح برخاسته، محبت تزلزل‌ناپذیر پدر، عطیه روح القدس و حیات جدید مبتنی بر فیض ارتباط نزدیکی با هم دارند. مسیح رستخیز کرده، فیض قدرتمند خدا در میان انسانهاست و عطایایش از خود وی و کار نجات بخش او جدا نیست. عطیه خدا در قربانی صلیب مسیح، مرکز و چکیده مفهوم فیض می‌باشد. هدف از این عطیه، بنای چیزی کاملاً جدید، حتی ماورا و بالاتر از یک شریعت جدید می‌باشد. این چیز

آب تعمید می‌شنویم. در حالت و مفهوم اخلاقی (ذهنی) یعنی با عشق و علاقه، مهربانی، خیرخواهی، حمایت و محبت «خم شدن»، همانگونه که مادر با عشق و علاقه بر گهواره فرزندش خم می‌شود. در این معنی می‌توان فیض را به عشق و علاقه خدا توجیه و تفسیر کرد.

نقشه فیض بخش خدا

پولس قدیس اولین کسی بود که کلمه فیض را وارد زبان عامه مردم کرد. این کلمه در آثار او الزاماً به معنی نقشه فیض بخش خدا برای نجات تمام انسانها است. از دیدگاه پولس فیض همیشه نجات بخش می‌باشد. دقیقاً همانطور که تمایل و اشتیاق همیشگی پولس نجات انسان می‌باشد، الهیات وی رساله‌ای جامع در باب نجات است. این نقشه فیض بخش خدا از ازل در «کلمه جاودانی» حضور دارد و هنگامیکه عیسی بر روی زمین ظاهر می‌شود، بطور عینی اعلام می‌گردد به نحوی که شخص می‌تواند مسیح را نجات‌دهنده، فیض مجسم و محبت مجسم خدا نسبت به انسان بخواند. در عهد جدید، فیض جان‌نشین شریعت شده است. فیض که یک اصل عملی بوده و مشخصه آن محبت است شریعت مسیحیت را تشکیل می‌دهد. گفتار آگوستین «محبت کن و هر آنچه می‌خواهی انجام بده» هنوز هم از لحاظ الهیاتی قابل دفاع است. پولس قدیس قویاً تأکید می‌کند که فیض از سوی خدا و بواسطه خیرخواهیش نسبت به انسان آزادانه داده شده است. طبق دیدگاه پولس

دعوت می‌کند به نحوی که «در فیض مسیح» زندگی کند و بعنوان سرچشمه رفتار و زندگی مسیحی در او وجود داشته باشد. پولس بارها در مورد فیض سخن گفته و آن را بعنوان قدرتی که در انسان کار می‌کند و بر او حاکم است، معرفی می‌کند اما هرگز از سرچشمه و منبع الهی آن غافل نمی‌ماند. فیض از سوی آن قدوس عطا می‌شود و فقط از طریق رابطه شخصی با آن قدوس یعنی عیسی مسیح است که فیض به انسان می‌رسد و بعنوان عطیه‌ای ناشی از قربانی وی به ما عطا می‌شود. پیامد کار نجات بخش مسیح، یک کیفیت درونی در فرد مسیحی ایجاد می‌کند که اعلام محبت آزادانه خدا نسبت به وی می‌باشد.

این کیفیت درونی که آن را فیض تقدیس کننده و فیض عدالت می‌نامیم صرفاً شیوه نگریستن خدا به انسان نیست بلکه عطیه‌ای جاودانی است که در روح و جان انسان ساکن می‌شود. می‌توان آن را اصل «صوری» عدالت تعریف کرد. صورت نوعی کیفیت است و همچنانکه فلاسفه قدیم می‌گویند صورت در ماده وجود دارد و آن را تعریف می‌کند. مثلاً سفیدی، معرف یک کتاب است و آن کتاب را سفید می‌سازد. سفیدی واقعیتی است که در خود ماده وجود دارد. به همین نحو، فیض، صورتی است که در روح ذاتی است. فیض مشخصه

حیات نوینی است که از طرف مسیح به ما داده می‌شود. طبق دیدگاه حیات نوینی است که از طرف مسیح به ما داده می‌شود. طبق دیدگاه پولس قدیس، فیض چشم اندازی جدید به ما می‌دهد که ارتباط انسان با خدا را به شیوه جدیدی مطرح می‌کند، درک و شناخت تاریخ را دگرگون ساخته و محبت خدا نسبت به انسان را به طریقی آشکار می‌کند که قبل از مسیح غیر ممکن می‌بود.

درک این نکته مهم است که فیض در نظر پولس صرفاً چیزی مشابه رحمت الهی نیست که به داد انسان می‌رسد و او را کمک می‌کند تا بر طبق قوانین اخلاقی رفتار نماید. چیزی نیست که صرفاً تلاش انسانی ما در اخلاقیات را پشتیبانی نماید (اگر چه این کار را انجام می‌دهد). فیض از دیدگاه پولس چیزی است که قبل از همه، زندگی انسان را بر بنیانی کاملاً جدید بنا می‌کند.

سرچشمه يك زندگی نوین

محبت خدا نسبت به انسانها در عیسی مسیح صورت عملی و واقعی پذیرفت. چنین محبتی انسانها را در برمی‌گیرد و باعث ایجاد فیض در آنها می‌شود و سرچشمه یک زندگی نوین در ایشان می‌گردد. فیض اگرچه همچنان عطیه خدا باقی می‌ماند اما بطور واقعی در انسان وجود دارد و آن را واقعاً بدست می‌آورد زیرا هدف نجات بخش خدا همچنانکه پولس را در برگرفت انسانها را نیز در برمی‌گیرد و آنها را ذاتاً دگرگون می‌سازد. این اراده نجات بخش خدا، انسان را به نظم نوینی

در یک نظام اخلاقی می باشد. آنها استدلال می کنند که بدون شک رابطه مهمتری از رابطه اخلاقی با خدا وجود ندارد. بهرحال نظام اخلاقی پایین تر از نظام طبیعی و مادی یا نظام وجود می باشد. منظور ما از نظام طبیعی و مادی نظامی است که در ماورای ذهن ما وجود دارد و وابسته به ذهن ما نیست. در این حالت، چیزی که طبیعی و مادی است می تواند هم روحانی و هم جسمانی باشد. این دو ویژگی در این خصوصیت سهیم هستند که در خارج از ذهن وجود دارند. مثلاً روح انسان روحانی و مادی است. وجود ذهنی یا اخلاقی، غنا، کاملیت و پری وجود مافوق ذهنی را ندارد. فکر کردن به یک خوراک خوب، کاملیت، طعم، پری یا جذابیت یک خوراک خوب را ندارد و بعلاوه فاقد ارزش غذایی می باشد. اگر کسی به یک وجود مافوق ذهنی فکر نکند آن وجود از بین نمی رود زیرا برای وجودش به فکر و اندیشه شخص بستگی ندارد و تغییر ماهیت نمی دهد یعنی به نظام اخلاقی یا تصویری در نمی آید. یک چیز تا زمانی در نظام اخلاقی وجود دارد که توسط یک ذهن متفکر حمایت می شود... پس باید مراتب وجود را که در آن فیض تقدیس کننده جای دارد، بررسی کنیم.

مراتب وجود

پایین ترین مرتبه وجود، وجود غیر واقعی است، وجودی که تحت هیچ شرایطی نمی تواند واقعیت داشته باشد، مثلاً یک دایره مربع نمی تواند

روح است و آن را «مقدس» و «خوشایند خدا» می سازد زیرا روح را مانند خدا و مانند صورت جدیدی از خدا می گرداند. روشن است وقتی که انسان فیض را در راز تعمید یا در اعتراف دریافت می کند این خدا نیست که عوض می شود بلکه انسان است که تغییر می کند و شکل جدیدی از بودن را بدست می آورد. فیض شیوه ای الهی برای موجودیتی کاملاً نوین می باشد.

يك واقعت طبيعى

علاوه بر مطالب فوق، فیض یک عطیه طبیعی و مادی است. فیض در نظام واقعی یعنی نظام وجود یا هستی قرار دارد و نه در نظام اخلاقی. فیض تفکر، تصمیم یا علاقه نیست. گفتن این که فیض ماهیتی طبیعی و مادی دارد کاملاً برخلاف این است که فیض یک وجود اخلاقی و شرعی می باشد. انسان توسط فیض در نظام طبیعی و مادی تغییر می کند. در نتیجه این تغییر انسان مجبور می شود خود را در نظام اخلاقی و اعتقادی تغییر دهد. همچنانکه گفته شد خود فیض ماهیت این نظام ها را ندارد و خارج از آن می باشد اما در نظامی بسیار مهم تر و اساسی تر قرار دارد که آن را نظام وابسته به هستی شناسی یا نظام وجود می نامیم.

بسیاری از مردم در درک اصرار کلیسا بر این حقیقت که فیض در نظام طبیعی و مادی است مشکل دارند زیرا احساس می کنند مهمترین چیزی که انسان قادر به انجام آن است تغییر و اصلاح رابطه اش با خدا

وابسته است. پس این مرتبه از وجود، در نظام اخلاقی، نظام شرعی و نظام ذهنی وجود دارد.

واقعتهای مافوق ذهنی

مراتب مختلفی از وجود حتی خارج از ذهن ما وجود دارند. پایین ترین مرتبه چیزی است که کاملاً مادی می باشد: مثل سنگ. گیاهان که نوعی فعالیت دارند از وجود برتر و کاملیت و واقعیت بیشتری نسبت به سنگ برخوردارند زیرا سنگ فاقد توانایی تغذیه، رشد و تولید مثل است. حیوان به مرتبه ای تعلق دارد که از واقعیت بیشتری نسبت به سنگ برخوردار است. حیوان همانند گیاه می تواند خودش تغذیه کند اما نسبت به گیاه برتری دارد زیرا دارای زندگی حسی می باشد. روح آدمی نیز زندگی حسی دارد اما روح علاوه بر اینها دارای قدرت انتخاب و شعور است. روح از لحاظ واقعیت و قدرت کمتر از یک سنگ نیست. واقعیت روح، عمق، کاملیت و پیری بیشتری نسبت به واقعیت سنگ دارد زیرا می تواند فعالیت های برتر و بالاتری را انجام دهد. روال زندگی انسان نسبت به سنگ بسیار جالب تر است، فعالیت های انسان بخاطر توانایی تفکر و تصمیم گیری متنوع می باشد.

فیض تقدیس کننده در این نظام مافوق ذهنی در مرتبه بالاتر قرار دارد. فیض تقدیس کننده واقعیتی مافوق ذهنی است البته به معنی اندیشه، تصمیم یا علاقه نیست. فیض تقدیس کننده در روح وجود دارد اما وجود آن در روح به معنای محتوای یک تفکر یا یک تصمیم نیست.

واقعیت داشته باشد زیرا چنین چیزی تناقض است. خدا با قدرت مطلق خویش نمی توانست آن را بوجود آورد زیرا چیزی را می ساخت که هیچ بود. اگر چه انسان می تواند آن را همانند یک وجود در نظر بگیرد، اما برای این کار مجبور است از دو ایده استفاده کند زیرا نمی توان آن را با یک ایده درک نمود. چنین چیزی یک وجود «غیرقابل تفکر» است. از آنجا که نمی توان بعنوان یک وجود واحد به آن فکر کرد، نمی توان بعنوان یک وجود واحد آن را ساخت. طبیعت آن طوری است که ویژگیها و مشخصاتش با همدیگر تناقض دارند. این وجود جز برای دانشمندان علم منطقی هیچ اهمیتی ندارد.

مرتبه دوم وجود که وجود منطقی نامیده می شود فقط در ذهن انسان وجود دارد: مثلاً یک گاو ارغوانی، ایده یک گاو ارغوانی به خودی خود متناقض نیست اما چنین وجودی در نظام طبیعی یافت نمی شود. خدا اگر اراده کند می تواند چنین گاوی بیافریند اما تا به حال چنین کاری نکرده است. اگر چه می تواند به صورت یک نقاشی واقعیت داشته باشد اما همانند گاو واقعیت خارجی نخواهد داشت یعنی چنین گاوی را نمی توان دوشید.

مرتبه بعدی، وجود ذهنی می باشد مثلاً تفکر من در مورد انسان. چنین تفکری می تواند وجود داشته باشد، اما انتظار نداریم خاصیت و قدرت حیاتی داشته باشد. تفکر در مورد یک پرتقال یا یک سیب با خود سیب یا پرتقال کاملاً تفاوت دارد. تفکر فقط در ذهن انسان می تواند وجود داشته باشد. بنابراین واقعیت چنین وجودی همیشه به وجود دیگری

حالیکه طبیعت انسانی مسیح اتحادش با طبیعت الهی را از دست نمی‌دهد.

اتحاد انسان با خدا، اتحادی است که پیامد فیض می‌باشد و فیض که رابطه بین انسان و خداست خود یک عارضه می‌باشد. بهر حال چنین اتحادی واقعی است، فیض تنها در نظام تفکر و علاقه و اراده وجود ندارد بلکه قوی‌تر و عمیق‌تر از روابط دوستانه است. اگر چه بین فرد مسیحی دارای فیض و خدا اتحاد دوستی و صمیمیت وجود دارد اما اتحاد دیگری هست که بسیار واقعی‌تر می‌باشد. این اتحاد در نظام مافوق ذهنی وجود دارد. فیض شراکت در طبیعت خداست. انسان بواسطه فیض با خدا متحد می‌شود بنحوی که مشابه خدا می‌گردد.

انسان پسر خوانده خدا شده است

انسان توسط فیض پسر خوانده خدا شده است. فرزند خواندگی یعنی بردن یک فرد بیگانه به محیط خانواده و پذیرفتن وی به عنوان یکی از اعضای خانواده. کسی که عضو یک خانواده نیست یعنی از نسل پدر آن خانواده نمی‌باشد بعنوان پسر و وارث پذیرفته می‌شود به نحوی که در امورات و خواست‌های آن خانواده سهیم می‌شود. بهر حال فرزند خواندگی الهی که بواسطه فیض صورت می‌گیرد، برخلاف فرزند خواندگی انسانی، بخاطر تنهایی و بی‌کسی خدا نیست. علاوه، فرزند خواندگی انسان توسط خدا که از طریق فیض انجام می‌شود از فرزند

چیزی مبهم و خیالی نیست بلکه در هستی، در وجود و در کاملیت چیزی واقعی‌تر و کاملتر از خود روح است. فیض همچون اصل و مبدأ جدید و زنده، همچون اصل بنیانی فعالیت و حیات عمل می‌کند که کاملیت بخصوصی را به انسان می‌بخشد. به این دلیل است که انسان وقتی چنین فیضی را می‌یابد می‌تواند به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با قبل عمل کند. این فعالیت جدید همانا شناختن و محبت کردن خداست، همانگونه که خدا خود را می‌شناسد و محبت می‌کند. این شناخت و محبت کاملاً به طبیعت الهی تعلق دارد.

اتحاد انسان با خدا

انسان بواسطه فیض در طبیعت الهی سهیم شده و پسر خوانده خدا می‌شود. منظور از این گفته این است که انسان به نوعی در طبیعت خدا مشارکت واقعی پیدا می‌کند. اتحاد انسان با خدا به شیوه (وحدت وجود) نیست که همه کس و همه چیز را جزو خدا بدانیم چنانکه گویی شخص با خدا یکی است. انسان به همان طور که انسانیت مسیح با خدا یکی گشت، از لحاظ مادی با خدا یکی نمی‌شود و نمی‌توانیم هر مسیحی را خدا بدانیم و او را خدا بخوانیم. انسان از لحاظ شخصیت و طبیعت با خدا متمایز و متفاوت باقی می‌ماند. انسان توسط فیض با خدا متحد می‌شود، این اتحاد ممکن است بوسیله گناه مهلک از بین برود، در

اتحادی درونی

در رسالات پولس می توانیم این دیدگاه کاتولیکی را ببینیم که عدالت خدا توسط فیض باطناً به مسیحیان داده می شود. پولس قدیس برای اینکه ما را به این حقیقت آگاه کند عبارات مختلفی بکار می برد. او می گوید که مشارکتی در زندگی مسیح برخاسته از مرگ به ما داده شده است، مشارکتی که باعث می شود ما اگر چه بطور واقعی اما بصورتی اسرارآمیز با مسیح متحد شویم. البته در این اتحاد مرزها و محدودیتهای شخصیتی خودمان را از دست نمی دهیم. پولس از مسیحیان بعنوان انسانهای نوین و مخلوقاتی نوین سخن می گوید که با عدالت، تقدس و فیض مملو شده اند و زندگی مسیح را زیست می کنند و روح مسیح را دارا می باشند. تمام این جنبه های عدالت یعنی حیات، فیض و تقدس، توسط پروتستانها از تعالیم پولس خارج شده است. آنها با اینکار ایده فیض را کمرنگ کرده و آن را امری ظاهری ساخته اند چنانکه گویی خدا وقتی به انسان فیض می بخشد، از گناهکار بودن واقعی او بسادگی چشم می پوشد.

در عوض از آنجا که پولس می کوشد با بیانات و تعبیرات زیادی ماهیت الزامی تغییرات ناشی از فیض را نشان دهد، تمام خطوط فکری وی را باید به عنوان یک ایده واحد در نظر گرفت. روح القدس زندگی مسیح را به ما می بخشد و ما را تقدیس می کند. زندگی مسیح برخاسته از مرگ در زندگی ما فعال است و به ما حیات نوینی می دهد که بایستی بر طبق آن زندگی کنیم. خدا، پدر سرمدی ما، فیض و عدالت خویش را

خواندگی انسان برتری و امتیاز بیشتری دارد. وقتی انسان کسی را به فرزند خواندگی قبول می کند، موجودی با همان طبیعت خویش را انتخاب می کند. اگر چه طبیعت انسانی مشابه طبیعت الهی نیست اما خدا از طریق عطیه فیض این مشابهت را در طبیعت انسان ایجاد می کند. بعلاوه وقتی پسری توسط انسان به فرزند خواندگی پذیرفته می شود فقط بعد از مرگ پدر می تواند میراث وی را دریافت کند. انسان میراث الهی را درست بعد از پذیرفته شدن می یابد زیرا فیض عطیه ای آسمانی است. تقدس الهی و میراث آسمانی در لحظه ای که انسان به فرزند خواندگی قبول می شود یعنی در راز تعمید به وی داده می شود. فرزند خواندگی الهی برخلاف فرزند خواندگی انسانی، باطن انسان را دگرگون می کند. فرزند خواندگی الهی یک بهانه قانونی نیست بلکه جنبه قانونی و وراثتی دارد و ویژگیهایی از هر کدام را دارا می باشد زیرا انسان شباهتی واقعی به طبیعت خدا پیدا می کند آنچنانکه معمولاً در توارث اتفاق می افتد اما اگر چه انسان بسوی آسمان بالا می رود اما خدا نمی شود.

بنابراین فرزندخواندگی، دگرگونی و تازه شدنی درونی است که در تعمید یا اعتراف صورت می گیرد. انسان در طبیعت خدا سهیم می شود و فرزند خدا می گردد. انسان عادل از خدا مولود می شود. چنین انسانی پسر خداست.

بیرون کرده و قادر گشته ایم در روح، وجودی نوین بیابیم و حیاتی کاملاً تازه داشته باشیم و این بواسطه آن روحی است که در فیض به ما داده شده است. ما آن انسانیت جدیدی را پوشیده ایم که مطابق صورت خدا یعنی با عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است. تعمیم این انسانیت تازه را به ما می دهد و ما را انسانهایی جدید یعنی پسران خدا می سازد.

ساکن شدن روح القدس

اینکه شخص مسیحی پسر خدا می شود پیامدهای بسیار مهم و بزرگی برای وی به دنبال دارد. توسط شهادت روح القدس که در ما ساکن است از موقعیت جدیدمان آگاه می شویم. «همان روح بر روحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم» (رومیان ۸: ۱۶). به دلیل اینکه فرزندان خدا هستیم دیگر بندگان ترسو و بی جرأت شریعت نمی باشیم. دیگر مطیع جهان نیستیم بلکه آزاد شده ایم. «از آن رو که روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید که به آن آبا یعنی ای پدر ندا می کنیم» (رومیان ۸: ۱۵). «ولی می گویم مادامی که وارث صغیر است از غلام هیچ فرق ندارد هر چند مالک همه باشد. بلکه زیر دست ناظران و وکلاء می باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. همچنین ما نیز چون صغیر می بودیم زیر اصول دنیوی غلام می بودیم لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از

به ما می بخشد و از طریق روح القدس، نجات عیسی مسیح را به انسانها می دهد. عدالت، طبیعت جدیدی به ما عطا می کند. یک امر ماوراء الطبیعی، وجود طبیعی و مادی ما را دگرگون و متبدل می سازد و ما را به نظام الهی ارتقاء می دهد به نحوی که بواسطه ایمان، همچون خدا می اندیشیم و روزی او را روبرو می بینیم. عدالت خدا یا نجات الهی بخاطر رحمت وی به ما بخشیده می شود و ما را به صورت وجودی جدید خلق می کند و مقدر می سازد تا روزی در ابدیت با خدا شادمان گردیم.

عدالت جنبه های زیادی دارد

از دیدگاه پولس عدالت جنبه های زیادی دارد، یکی از این جنبه ها نابودی کامل گناه است لیاقت مسیح صرفاً گناه را نمی پوشاند بلکه آن را کاملاً برمی دارد. شریعت روح زندگی در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و مرگ آزاد کرده است.

همچنانکه در افسسیان ۴: ۲۰-۲۴ می خوانیم، شخص مسیحی بصورت عمیق و درونی احیا می شود: «لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته اید. هرگاه او را شنیده اید و در او تعلیم یافته اید به شیوه ای که راستی در عیسی است تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می گردد از خود بیرون کنید و به روح ذهن خود تازه شوید و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید.» ما انسانیت کهنه را

نتیجه نهایی فرزندخواندگی هنوز به طور کامل در ما ظاهر نشده است اما میراث ما که اوج فرزندخواندگی است بوسیله امید بدست می آید و روزی کلیت و تمامیت آن را تجربه خواهیم نمود. خدا را آنگونه که هست خواهیم شناخت و جلال بدن خود و کل خلقت را خواهیم دید. «ای حبیبان الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود لکن می دانیم که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید» (اول یوحنا ۳:۲). «ونه این فقط بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته ایم در خود آه می کشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود» (رومیان ۸:۲۳).

عمل آزادانه خدا

فلاسفه وقتی واقعیت پسر خواندگی الهی را بررسی می کنند معمولاً آن را بعنوان پذیرش آزادانه انسان در میراث الهی بیان و تفسیر می کنند. خدا توسط فیض تقدیس کننده انسان را برای فرزند خواندگی مهیا می سازد و او را در نیکویی خدا سهیم می گرداند. پسر خواندگی الهی مشارکت در طبیعت خداست و از طریق مشارکت در کمالی که منحصرأ از آن طبیعت خداست صورت می گیرد. از آنجا که انسان شبیه خدا آفریده شده است بعنوان پسر خوانده پذیرفته می شود و بسوی نظام الهی دنیا راهنمایی می شود به نحوی که شادی واقعی و نهایی وی، در آسمان است. این شادی از شناخت و محبت خدای بی نهایت کامل ناشی م

زن زابیده شده و زیر شریعت متولد. تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند تا آن که پسر خواندگی را بیابیم» (غلاطیان ۴:۱-۵).
ما برادران مسیح هستیم و به او که نخست زاده خداست شباهت یافته ایم. روح مسیح در ما زندگی می کند و به ما تحرک می دهد، «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند ایشان پسران خداوند» (رومیان ۸:۱۴). ما وارثان خدا و هم ارث با مسیح هستیم زیرا او که نوبر است دیگر تنها وارث نمی باشد بلکه ما را نیز هم ارث خود می سازد؛ «هرگاه فرزندانیم وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم» (رومیان ۸:۱۷).

وظایف و مسئولیت‌های جدید

به دلیل اینکه ما پسر خوانندگان خدا هستیم وظایف و مسئولیت‌های جدیدی داریم. باید ایمانمان به مسیح و محبت خدا را نشان دهیم و فرمانهای وی را رعایت کنیم. باید از دنیای گناه متنفر و بیزار باشیم و بالاتر از همه، بایستی محبت برادرانه را نشان دهیم. «فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می گردند. هرکه عدالت را بجا نمی آورد از خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمی نماید» (اول یوحنا ۳:۱۰). «چون نفس‌های خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته اید تا محبت برادرانه بی ریا داشته باشید پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید» (اول پطرس ۱:۲۲).

بهر حال فیض یک پیامد کاملاً منحصر بفرد است زیرا همانند یک طبیعت کاملاً جدید عمل می‌کند. از فیض، ایمان، امید و محبت نوینی سرچشمه می‌گیرد. این تواناییها، راههای جدید ایمان آوردن، اطمینان به خدا و محبت وی می‌باشند. فیض به معنی عام کلمه یک پیامد نیست زیرا انسان را از جهاتی که بطور طبیعی مستعد است، کامل نمی‌کند. فیض انسان را با هوشتر، زیباتر و خوش اخلاق تر نمی‌سازد. فیض انسانیت وی را بیشتر نمی‌کند بلکه انسانیت وی را الهی می‌کند. فیض پیامدی ماوراءالطبیعی است که انسان را برای سرنوشتی کاملاً جدید یعنی یک زندگی جدید که همان زندگی آسمانی است آماده می‌کند. فیض یک نوع واقعه است یعنی به خودی خود یک واقعیت است. اما بعنوان یک واقعه باید در دیگری وجود داشته باشد و نمی‌تواند بخودی خود وجود داشته باشد. فیض تقدیس کننده صرفاً یک رابطه جدید اخلاقی با خدا نیست بلکه واقعیتی بسیار کاملتر است که به روح داده می‌شود و حضورش باعث ایجاد رابطه جدیدی با خدا می‌گردد. فیض، انعکاس خدایی است که آن را بخشیده است. فیض، شباهت به خدا و شباهت به صورت خدایی است که آن را داده اما در خودش واقعیت دارد. فیض تغییری درونی در شخصی است که آن را دریافت کرده است. می‌توانیم فیض را به عنوان یک کیفیت تشریح کنیم زیرا روح انسان را توصیف می‌کند و آن را از آنچه قبلاً بوده متفاوت می‌سازد. فیض یک کیفیت است که بدانوسيله روح مقدس، نیکو و پسندیده خدا می‌شود.

می‌شود، شادی ای همانند شادی پسر یگانه خدا، عیسی مسیح. فرزند خواندگی عملی کاملاً آزادانه و فیض بخش از طرف خداست زیرا انسان فقط توسط فیض فرزند خوانده می‌شود. در واقع این فیض با طبیعت انسانی هیچگونه ارتباطی ندارد اما تواناییهای وی را افزایش می‌دهد. بعلاوه، کسب طبیعت الهی بوسیله ما از طریق فیض تقدیس کننده، چه بصورت ذهنی و چه جسمی، به هیچوجه تصادفی نیست و دقیقاً شبیه طبیعت عیسی مسیح می‌باشد. دیده‌ایم که با آمدن فیض، یک تغییر فیزیکی در انسان بوقوع می‌پیوندد زیرا عطیه فیض در عمقهای روح انسان نفوذ می‌کند و او را پسر خدا می‌سازد.

ماهیت فیض

ماهیت فیض تقدیس کننده را چگونه می‌توان تعریف کرد؟ قبل از هر چیز باید بگوییم از آنجا که فیض تقدیس کننده چیزی ماوراءالطبیعی است نمی‌توانیم آن را کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم و با هیچکدام از مقولات معمولی که برای موجودات تنظیم شده جور در نمی‌آید. فیض یقیناً یک پیامد است و نه یک چیز مادی. مانند خود انسان، مانند بدن یا روح انسان است و نه مانند بخشی مادی از یک موجود. انسان با بدن و روحش بطور کامل یک موجود انسانی را تشکیل می‌دهد که از لحاظ مادی کامل است. از آنجا که فیض چیزی است که به انسان کاملاً مادی اضافه می‌شود آن را یک پیامد یا عارضه می‌نامیم.

طبیعت انسان را طوری دگرگون می‌کند که او را آسمانی می‌سازد، انسان را بسوی خدا بعنوان هدفش راهنمایی می‌کند و وی را بسوی آخرت ماوراءالطبیعی اش می‌کشاند که همانا دیدار فرخنده خدا در آسمان می‌باشد.

بعلاوه فیض پیامدی است که از روح کاملاً متمایز می‌باشد زیرا فیض بعد از بوجود آمدن روح وارد آن می‌شود. فیض شیوه جدیدی از هستی به روح می‌بخشد و از آن جدا می‌باشد. تا زمانی که واقعیت مربوط به هستی شناسی فیض را نشناسیم و بر آن تأکید نکنیم، هرگز معنی آن تغییر بنیانی که خدا در روح انسان قرار می‌دهد را نخواهیم فهمید. از طرف دیگر تا زمانی که جنبه‌های اخلاقی را درک نکنیم نخواهیم فهمید که چگونه فیض باعث ایجاد مصاحبت بین روح و خدا می‌شود. خدا بوسیله این مصاحبت، روح را به یک زندگی پر از صمیمیت با وی دعوت می‌کند. هر دو نوع این شناخت لازم و ضروری می‌باشد.

عطیه روح القدس

روح القدس که خود خدا می‌باشد به روحی که فیض را دریافت کرده، داده می‌شود. اگر فقط به این دلخوش باشیم که بگوییم یک عطیه و یک واقعیت جدید در روح ریخته می‌شود، بیشتر تعالیم مکاشفه‌ای درباره فیض را از دست خواهیم داد. زیرا روح القدس به ما داده می‌شود، در ما ریخته می‌شود و در کل وجود ما سرایت می‌کند.

اصل جادوانی حیات

همچنانکه ارسطو می‌گوید تمام وقایع و عوارض یا کیفیت هستند یا کمیت: اما آشکار است که فیض یک عارضه کمی نیست که دارای حجم، اندازه و وزن باشد. پس فیض چه نوع کیفیتی است؟ بهترین توصیف برای فیض این است که آن را یک روش یا عادت بنامیم زیرا، یک اصل نوین و جاودانی وجود و حیات می‌باشد. انسان با کسب فیض، در نظام وجود و عمل متفاوت می‌شود. عادات هم از نزدیک و هم از دور با عمل رابطه دارند. فیض فقط یک اصل جزئی و فرعی از فعالیت غیر مادی انسان است همچنانکه روح یک اصل دور از فعالیت طبیعی تفکر و انتخاب باشد. بنابراین فیض را «عادت وجودی» می‌نامیم زیرا بر وجود خود روح تأثیر می‌گذارد.

بهر حال باید مواظب باشیم که فیض را بعنوان چیزی صرفاً ساکن و ایستا درک نکنیم. اگر چه فیض در همان ابتدا با عمل مرتبط نیست اما ریشه اصلی و نهایی عمل است. طبق آخرین تحلیلهای، فیض یک پویایی، یک تحرک می‌باشد که انسان را قدرت می‌بخشد تا از دیدار فرخنده خدای آسمانی شادمان شود و خود را بسوی او بکشاند. همچنانکه قدیس توماس اکویناس می‌گوید، فیض تمایل و جهت‌گیری بسوی آن دیدار فرخنده است، بنابراین در خود پویایی و تحرک دارد یعنی اساس حیات الهی می‌باشد. اساس حیات الهی داده نمی‌شود مگر اینکه انسان را بطرف عمل سوق دهد و او را بسوی چیزهای الهی هدایت کند. فیض،

خدا نه بعنوان عطیه ای بیروح بلکه در تمام کاملیت حیات شخص سه گانه اش حضور داشته و با روح مصاحبیتی زنده دارد. روحی که در آگاهی و محبت، خدا را به عنوان مهمان می پذیرد از درون هدایت می شود. خدا شعور وی را منور می سازد و اراده او را هر چه محکمتر بسوی نهایتش هدایت می کند، نهایی که همانا شادی رسیدن به خدای آسمانی است.

تصور اتحاد عمیق تری بین اشخاص از آنچه فیض بین شخص مخلوق و خدای سرمدی ایجاد می کند، مشکل است. خدا از طریق فیض آنچنان به روح صمیمی و نزدیک می شود که «روح روح» (جان جان) می شود. او همانند آتش مشتعل تا عمق نفوذ می کند، خدا بطور اسرارآمیز و صمیمانه با روح یکی می شود، با این وجود هم خدا و هم انسان از لحاظ شخصیت، متمایز باقی می مانند. اتحاد فیض، رابطه محبتی است که دو ماهیت را به هم پیوند می دهد، پیوندی که در دوستی متقابل خدا و انسان صورت می گیرد. خدا با هیچ چیز و هیچ کس به این گونه حضور صمیمی نمی یابد، در دسترس قرار نمی گیرد و بدست نمی آید. روحی که فیض یافته تمام این امتیازات را دارد بعلاوه اینکه خدا به آن اجازه می دهد تا او را بشناسد و محبت کند. خدا در روحی که فیض یافته همانند یک معبد دوست داشتنی ساکن می شود. او مهمان روح است و لذت حضور و غنای حیات الهی خویش را به آن می بخشد.

با توجه به نکات بالا آیا به این سادگی می توان گفت که اینک انسان با خدا رابطه دوستانه دارد یا منظورمان چیزی بسیار واقعی تر است؟ و اگر می گوئیم معنی سکونت خدا در روح چیزی بسیار واقعی است، معنی دقیق آن چیست؟ خدا توسط قدرتش در همه جا حضور دارد. او ذاتاً همه جا هست زیرا همه چیز هستی خود را از او می گیرد. اما از آنجا که طبق کتاب مقدس، مسکن وی فقط روح عادلان است، کاملاً روشن است که سکونت وی در روح فیض یافته چیز دیگری است و ویژگی متفاوتی دارد. حضور خدا در روح عادلان با حضور وی در دیگران کاملاً فرق می کند. اساس این حضور فیض تقدیس کننده می باشد که در نظام واقعیتها قرار دارد. بنابراین بین الوهیت و روحی که فیض تقدیس را کسب نموده اتحادی وجود دارد که خود پیامد و عارضه می باشد. خود رابطه یعنی فیض چیزی است که به شیوه ای عجیب خدا و انسان را یکی می گرداند اما اگر انسان گناه بورزد این اتحاد از بین می رود.

پیوند صمیمانه دوستی

پیوندی که فیض بین روح انسان و خدا ایجاد می کند، حضور خدا را در اتحادی مبنی بر دوستی، صمیمیت و نزدیکی باعث می شود. همان ذات خدا، پری وی و واقعیت جامع او توسط روح همچون یک عطیه کسب می شود. خدا شادی و سرچشمه نیرو، نور، مشورت و شهادت برای روح می گردد. خدا برای روحی که در فیض است بطور زنده حضور دارد.

سؤالاتی برای بحث گروهی

- ۱- توضیحاتی چند از عمل خدا در عهد عتیق را ذکر کنید که ما را به ایده فیض راهنمایی می کند؟
- ۲- نویسندگان کتاب مقدس بر ایده فیض تأکید کرده و از لحاظ الهیاتی آن را توسعه داده اند. توضیح دهید.
- ۳- معنی دقیق عهد خدا با بنی اسرائیل چه بود؟ این عهد چگونه به ایده فیض می نگرد؟
- ۴- ثبات محبت خدا بر چه اساسی قرار دارد؟ آیا اعمال انسان و بی وفایی وی می تواند این پیوند را بر هم بزند؟
- ۵- کدام واقعه در عهد عتیق نمونه بارزی از وفاداری است؟
- ۶- شرح دهید چرا کلمه جدید «فیض» کم و بیش برای تمام نوشته های عهد عتیق ضرورت دارد؟
- ۷- معنی دوگانه فیض را شرح دهید.
- ۸- ریشه عبری کلمه «فیض» به چه معنی است؟
- ۹- فیض از دیدگاه پولس قدیس الزاماً به چه معنی است؟ بطور مفصل توضیح دهید.
- ۱۰- معنی گفته آگوستین قدیس «محبت کن و هر آنچه می خواهی انجام بده» را در نور فیض بیان کنید.
- ۱۱- آیا فیض صرفاً عطیه ای از خداست؟ برای جواب خود دلیل بیاورید.
- ۱۲- فیض چگونه اساس یک زندگی جدید است؟

- ۱۳- اگر واقعیت فیض بعنوان یک «پیامد و عارضه» بیان شود، اهمیت بیش از حد فیض به چه دلیل است؟
- ۱۴- منظور از این گفته چیست که فیض در نظام اخلاقی قرار نمی گیرد؟
- ۱۵- مراتب مختلف وجود را هم از لحاظ ذهنی وهم مافوق ذهنی شرح دهید.
- ۱۶- فیض به کدام مرتبه یا نظام واقعیت تعلق دارد؟
- ۱۷- فیض چگونه بر فعالیت انسان تأثیر می گذارد؟
- ۱۸- «انسان توسط فیض در طبیعت الهی سهیم می شود و پسر خوانده خدا می گردد» این جمله را توضیح دهید.
- ۱۹- فرزند خواندگی خدا چگونه با فرزند خواندگی انسان فرق می کند؟
- ۲۰- خصوصیات و ویژگیهای «انسان جدید» چیست؟
- ۲۱- «وظایف و مسئولیتهای جدید» پسر خواندگان خدا را نام برده و توضیح دهید.
- ۲۲- طبیعت و ماهیت فیض دارای چه عناصری است؟
- ۲۳- فیض را به چه معنی می توان اصل جاودانه حیات بنامیم؟ آیا این تعریف فیض را امری ایستا و ساکن می کند؟
- ۲۴- حضور خدا در روح فیض یافته چگونه با حضور وی در خلقت فرق می کند؟
- ۲۵- اتحاد مبنی بر فیض بین خدا و انسان را شرح دهید.